

تشکل کارگری مستقل از دولت! منحل در پروسه‌ی بازتولید سرمایه

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند

تعیین مولفه‌های اساسی اعتبار و کارایی تشکل‌های کارگری برای پیش برد مبارزات جاری و آتی کارگران و تحقق انتظارات توده‌های کارگر، یک موضوع حاد و شاید حادث‌ترین موضوع مجادلات میان گروه‌ها، گرایش‌ها و فعالین جنبش کارگری ایران در طول چند سال اخیر بوده است. مخالفان معیار ضد سرمایه‌داری بودن تشکل توده‌های کارگر، به طور معمول به دار «استقلال تشکل کارگری از دولت» یا «احزاب و دولت» دخیل می‌بندند. آنان استقلال از دولت را به عنوان سند پای بندی خود به استقلال طبقاتی جنبش کارگری پیش می‌کشند! ادعایی بی اساس و باژگونه، که در عمق خود نه استقلال طبقاتی جنبش کارگری، بلکه انحلال این جنبش در نظم مدنی و اجتماعی سرمایه‌داری را دنبال می‌کند. در گفت و گوی اینان، استقلال پدیده‌ای قراردادی، دولت نهادی فراطبقاتی، احزاب خانقاه‌ی سالکان طریقت‌های نیک و بد، و در یک کلام همه چیز غیر طبقاتی و خارج از مدار واقعیت‌های مادی نظام اجتماعی موجود است. ببینیم برد واقعی این استقلال‌های خصلت ساز! و پرطمطراق برای تشکل کارگری، روی زمین نظام سرمایه‌داری چیست؟

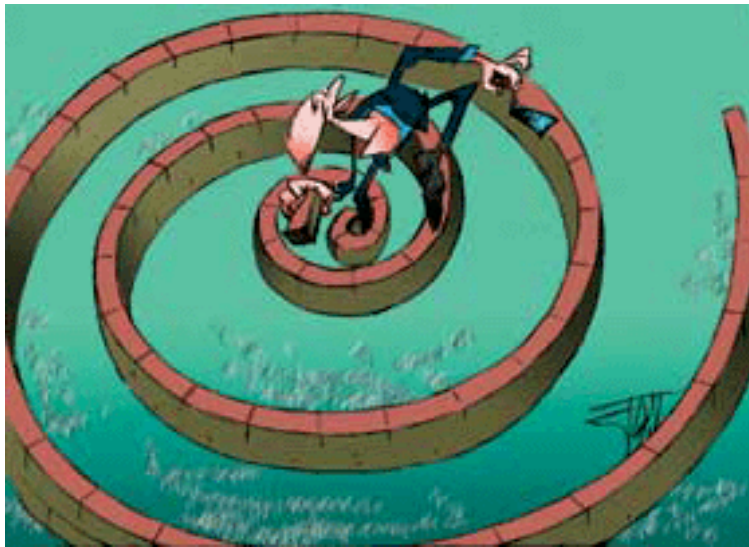
اتحادیه‌های کارگری موجود در اروپای غربی و شمالی، همگی اتحادیه‌های «مستقل!» از دولت هستند. هیچ کدام، در هیچ عهدنامه‌ی رسمی و مقاله‌ی نامی حقوقی، سرسپردگی خود به این دولت و آن دولت را اعلام نکرده‌اند و بر چنین نوع وابستگی‌یی مهر تایید نکوبیده‌اند. آن چه همی این اتحادیه‌ها را «گه به کعبه، گه به دیر» و همه جا و همه گاه به آن جا که دل خواه سرمایه است، می‌کشاند، نه اصل وابستگی قراردادی و قانونی آن‌ها به دولت‌ها، که رشته‌ی تعلق وجودی آن‌ها به اس و اساس شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است. این اتحادیه‌ها مجری یا

مزدور اوامر و نواهی دولتی نیستند، بلکه مطیع بی اختیار ملزومات، برنامه‌ریزی‌ها، راه کارها و سیاست‌های سرمایه‌ی اجتماعی جامعه‌ی خویشانند. اینان با اختیارات حقوقی کامل! مستقل! و آزاد! بدون نیاز به پلیس و پاسدار در زیر آسمان دموکراسی! با اتحادیه‌های سرمایه‌داران در دو سوی یک میز می‌نشینند و با هم به گفت و گو و چه بسا به بگو و مگو می‌پردازند. نه سخنی از وابستگی به دولت در میان است و نه کمبود دموکراسی مشکل کار است. معضلات اساسی نه در این قلمروها، که در جای دیگری نهفته است. اتحادیه‌ی کارگری موجود، نهادی همگن و هم سنخ نظم اجتماعی سرمایه‌داری، نهادی از نهادهای تابع، متعهد و محافظ نظم تولیدی سرمایه‌داری است. قلمرو دخالت یا تاخت و تاز آن، باروی افراشته‌ی همین نظم است؛ نظم استثمار نیروی کار توسط سرمایه، نظم پاسخ‌گویی ملزومات خودگستری سرمایه‌ی اجتماعی، نظم تقریر و تضمین کل مقتضیات رقابت سرمایه‌ی اجتماعی در قلمرو بازار جهانی سرمایه‌داری، نظم ارزش‌افزایی سرمایه‌ها، نظم سرریز ارزش‌های تولید شده توسط کارگران به مجاری انباشت مجدد، نظم تسلط خداگونه و بی چون و چرای سرمایه بر شرایط کار و زندگی کارگران، و در یک کلام نظم بردگی مزدی.

دو اتحادیه‌ی مستقل از دولت! در دو سوی میز مذاکره، در فضای دموکراسی متناظر با نظم تولیدی سرمایه، با هم به جر و بحث و شاید هم به جدال و ستیز می‌پردازند. حصار کشمکش، چهار دیواری نظم دموکراتیک شیوه‌ی تولید کاپیتالیستی است! نمایندگان اتحادیه، سوگند خوردگان این نظم، حامیان بقای آن و مسئول تحمیل آن بر توده‌ی وسیع کارگر تحت قیادت خویشانند. مذاکرات دو سوی میز، نسخه‌ی مجعول

مذاکرات میان دو طبقه‌ی اجتماعی است. دو طبقه‌ی اجتماعی که پایه‌های مادی موجودیت یکی، بنیاد نابودی و سقوط کامل هستی آن دیگری است؛ اما در دو سوی میز در پرتو سقوط آزاد سندیکالیستی دومی، هر دو با سوگند به کتاب مقدس نظم ارزش‌افزایی سرمایه، در جست و جوی راهی برای امکان زنده ماندن توده‌های کارگر و چند و چون بازتولید نیروی کار آنان در محدوده‌ی نیاز سرمایه و فقط در همین محدوده بر می‌آیند. استقلال اتحادیه‌های کارگری از دولت محفوظ می‌ماند! دموکراسی حکم فرماست! سرمایه فعال مایشاء است و تصمیم می‌گیرد. و طول و عرض معیشت کارگران به عنوان جزء کوچک ناملموسی در پهن دشت محاسبات بی کران برنامه‌ریزی انباشت و بازتولید سرمایه، جایی برای خود احراز می‌کند. به این پاراگراف از گزارش یکی از بزرگ‌ترین اتحادیه‌های آزاد کارگری جهان، یعنی «اتحادیه‌ی سراسری کارگران سوئد» (LO)، توجه کنید:

«برای این که یک سیاست مزدگزاری موفق باشد، بایستی منطبق بر واقعیت باشد. سیاست تعیین دست مزد باید با مصالح زندگی کارگران در یک سوی، و شرایط کار و مشکلات کارفرما در سوی دیگر، هماهنگی داشته باشد... بانک مرکزی مداوماً بالا و پایین رفتن دست‌مزدها را دنبال می‌کند، اگر بانک به این نتیجه برسد، که حقوق‌ها از سطح منطبق با تورم بالاتر رفته است، نرخ بهره را بالا می‌برد. نرخ بهره بالاتر، هزینه‌ی سرمایه‌گذاری شرکت‌ها را افزایش می‌دهد و فعالیت‌های اقتصادی را دچار کاهش می‌سازد. متعاقب آن اشتغال کم می‌شود و بیکاری توسعه می‌یابد... بیکاری بالا به ما هشدار می‌دهد، که روند افزایش



دست مرزها در طی یک پیروید بایستی بطی و کند باشد...» (گزارش بخش متال اتحادیهی سراسری کارگران سوئد، نقل با تلخیص از مقاله‌ی «وضعیت طبقه‌ی کارگر سوئد»، نوشته‌ی کریم منبری)

نقش اتحادیه‌های کارگری به طور معمول در عقد قراردادهای سالانه یا یکی دو سال یک بار آنها با اتحادیه‌های کارفرمایان حول مسأله‌ی دست مرزها خلاصه می‌شود. اساس کار، شالوده‌ی مذاکرات و مبانی توافق آنها با نمایندگان بورژوازی در این حوزه‌ی دخالت، مولفه‌ها و فاکتورهای مشخصی است که در گزارش فوق به دقت مورد تصریح قرار گرفته است. پای بندی به سودآوری سرمایه‌ها، اعلام مردود بودن هر نوع عدم انطباق هر دینار افزایش دست مزد کارگران با نرخ مطلوب سود سرمایه‌ها، ضرورت تطبیق همه سوبیه‌ی سیاست دست مزد با فرآیند مشکل زدایی از مقتضیات انباشت سرمایه، متناظر بودن هر نوع تغییر در میزان دست مزد کارگران با کل نوسانات بازار سرمایه داری و تضمین کامل انطباق این تغییر و آن نوسان بر پایه‌ی رفع هر نوع مخاطره‌ی کاهش نرخ سود سرمایه‌ی اجتماعی، پرداخت جامع الاطراف تاوان تداوم احتمالی اشتغال کارگران در معرض اخراج از طریق کاهش دست مزد کل طبقه‌ی کارگر، تضمین کامل جلوگیری از افزایش هزینه‌ی بخش ثابت سرمایه‌ی اجتماعی از محل کاهش بهای نیروی کار، همه و همه یک جا در شالوده‌ی مذاکرات فیما بین اتحادیه‌ی کارگری با اتحادیه‌ی کارفرمایان مستتر، ملحوظ، تضمین شده و مفروض است.

سندیکالیست‌ها و فرقه‌گرایان، خواه مسالمت جو و خواه میلیتانت، بر روی همه‌ی این حقایق بدیهی پرده می‌کشند و تاکید بر مولفه‌ی «مستقل از دولت بودن» تشکیل کارگری را وثیقه‌ی استتار رفرمیسم خود می‌سازند. دولت موجود نه دودمان شاهی ساسانی و نه خلافت آل امیه، که سازمان نظم سیاسی، مدنی، اجتماعی سرمایه و نهاد پاسخ به منویات و ملزومات بازتولید سرمایه‌ی اجتماعی و کل شیوه‌ی تولید سرمایه داری است. اتحادیه‌های کارگری موجود نیز حلقه‌ی ارگانیک و پیوسته‌ای در زنجیره‌ی حیات همین نظم اجتماعی کارگر ستیز و کلا انسان ستیزند. سندیکالیست‌ها و فرقه‌گرایان با شنیدن این حقایق شفاف فریاد می‌کشند، که «این مسأله در مورد ایران متفاوت است!» در زیر سلطه‌ی رژیم‌های درنده، حتا مجرد مسأله‌ی دولتی نبودن تشکلهای کارگری از اهمیت حیاتی برخوردار است. آنان تفاوت میان اتحادیه‌های کارگری

حامل کند؛ فرض کنیم، که آفتاب بخت طبقه‌ی کارگر ایران طلوع کرده است! و تشکیلات عریض و طویلی با این مختصات، تشکلی مستقل از دولت، اما منحل در پروسه‌ی بازتولید سرمایه برایش بر پا شده است؛ از حامیان اصل «استقلال» از «دولت» می‌پرسیم، که تشکل مورد گفت و گو قرار است چه خاکی بر سر طبقه‌ی کارگر بریزد؟

هیچ درایت خاص و ژرف کاوی ویژه‌ای لازم نیست، تا کارگر ایرانی بفهمد معضل تشکیلات وی نه صرف دولتی بودن، بلکه هر نوع منحل بودن در صلاح دیدها و شرط و شروط و الزامات سودآوری سرمایه‌ها است. درست به همان گونه، که خود دولت موجود نیز برتافته‌ی نیاز و تبلور راه کارهای حیات و بقای نظم بردگی مزدی است. ضرورت استقلال تشکل کارگری از دولت بدیهی‌ترین بدیهیات است، اما با نفس استقلال از دولت نمی‌توان این تشکل را به ظرف واقعی مبارزه و اهرم تحقق انتظارات طبقه‌ی کارگر تبدیل کرد. به همان گونه که حق اعتصاب یا آزادی تظاهرات مقید و مقنن و فسیل شده در نظم کار مزدوری نیز به حل ساده‌ترین معضل معیشتی و رفاهی کارگر اروپای قرن بیست و یک کمک موثری ننموده و نمی‌نماید.

معتقدان بسندگی تئوری «استقلال از دولت»، با شنیدن این حرف‌ها چماق تکفیر بر می‌کشند که در شرایط مشخص جامعه‌ی ایران یا جوامع مشابه، هر اعتراض ساده‌ی اقتصادی کارگران، انبار باروتی برای انفجارات سیاسی است. و بر همین اساس، مجرد مستقل بودن تشکیلات کارگری از دولت، خصلت مهارناپذیری شعله‌های پیکار جنبش کارگری را تضمین می‌کند... ما از این دوستان می‌پرسیم، که مگر صرف

اروپا با سازمان‌های پلیسی عامل سرکوب مبارزات کارگران از نوع «خانگی کارگر» و «شوراهای اسلامی» را فریاد می‌زنند و چشم پوشی از تفاوت میان این دو را چشم پوشی از اولویت‌های متشکل شدن کارگران قلمداد می‌نمایند! در پاسخ اینان باید گفت، که فرض کنیم کارگران ایران تشکیلاتی دقیقاً با همین قد و قواره و مشخصات اتحادیه‌های کارگری اروپا بنا نهند.

به این فرض هم عجلاندا دل بندیم، که سایه‌ی رژیم اسلامی از سر این اتحادیه کوتاه باشد! یک تشکیلات کارگری مستقل از دولت! اما تشکیلاتی که موظف است حرمت قانون اساسی جامعه‌ی موجود، قانون منبعث از کار مزدبگیری، قوانین متناظر با بازتولید پروسه‌ی انباشت سرمایه‌ی اجتماعی، کل صلاح دیدها و ملزومات برخوردار سرمایه از شرایط برتر تولیدی، شروط دست یابی سرمایه به امکان رقابت گسترده در بازار جهانی، مقابله نامه‌ها و قراردادهای بین المللی نظام سرمایه داری و مانند این‌ها را پاس دارد. تشکلی که قرار است به گسترش چشم انداز دل پذیر برای سرازیر شدن سرمایه‌ها به قلمروهای گوناگون انباشت داخلی و سودآوری حداکثر آنها وفاداری نشان دهد، به نیازهای حصول سقف ۵۰ میلیارد دلاری مبادلات بازار کاملاً توجه نماید، با اولین تهدید سرمایه داران به تغییر عرصه‌های پیش ریز سرمایه، فشار بر سطح معیشت کارگران را مشروع تلقی کند، با هر گام شدت بحران اقتصادی سرمایه داری در قبال بستن مدرسه‌ها و بیمارستان‌ها و مهدکودک‌ها مهر سکوت بر لب کوبد، و در یک کلام آن چه را که لازمی بود و بقا و استیلا و خودگستری رابطه‌ی کار مزدوری است، به تمام و کمال احترام گذارد و بالاخره با همه‌ی این‌ها مدال افتخار استقلال از دولت را نیز بر سینه‌ی خود

بر خلاف دروغ پردازی‌های سندیکالیست‌ها یا فرقه گرایان، نه فقط نسبت به جنبش افزایش دست مزد هیچ بی تفاوت نیست، که آن را سنگر پرخروشی در جبهه سراسری پیکار ضد کار مزدی می‌بیند. در این شکل از سازمان یابی کارگران، هر اعتراض به هر بی حقوقی نظام کاپیتالیستی، کیفرخواستی علیه کل نظام است. مخالفان ما در این رابطه نیز غوغا به پا می‌دارند، که گویا در این صورت به جای مبارزه واقعی بینانه و ممکن علیه یک بی حقوقی مشخص، به تبلیغ و کلی گویی علیه نظام سرمایه داری بسنده می‌شود! قضیه کاملاً معکوس است. مبارزه علیه تبعیضات جنسی و بی حقوقی زنان را مثال بزنیم. نگاه ما به این مبارزه، نگاهی در بنیاد متفاوت با نگاه فرقه گرایان و سندیکالیست‌هاست. در این جا تمامی اشکال تبعیض یا شدت بیشتر استثمار و بی حقوقی زنان، دست پخت مستقیم و بی چون و چرای نظام کار مزدی دیده می‌شود. جنگ با آن نیز حلقه‌ی کاملاً پیوسته و ارگانیکی در زنجیره‌ی سراسری پیکار ضد سرمایه داری است. در این جا «خانه داری» زن نه میراث نظام‌های کهنه‌ی تاریخ، بلکه جزء دقیق، منسجم و در عین حال مشروطی از کارکرد قوانین سرمایه در جامعه موجود است. مبارزه علیه استثمار و بی حقوقی دهشت بارتر زنان، تنها و تنها در قلب جنبش نیرومند طبقاتی و ضد سرمایه داری کارگران جای واقعی خود را احراز می‌کند. مطالبات واقعی و نه بورژوا رفرمیستی این جنبش، مطالبات مستقیم و اولیه‌ی تشکل ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر است. محاسبه‌ی کل ساعات کار خانگی به عنوان ساعات اشتغال زنان،

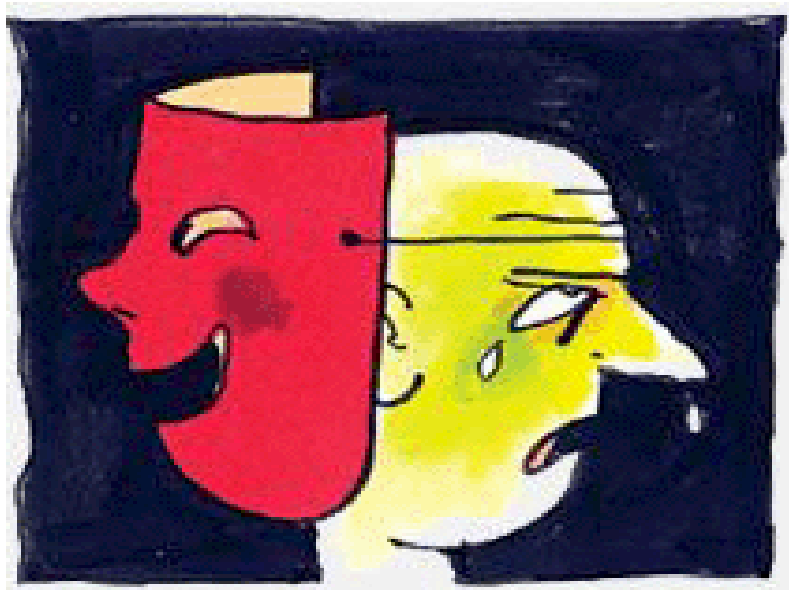
مهد کودک و دوره‌های پیشادبستانی کافی برای کلیه کودکان زیر ۷ سال، ممنوعیت مطلق تن فروشی مبتنی بر نیازهای اقتصادی از طریق تضمین قطعی سطح معیشت و رفاه و امکانات اجتماعی آحاد شهروندان مستقل از جنسیت و هر تفاوت دیگر، محو هر نوع وابستگی اقتصادی زن و شوهر به هم، و امحای کامل وابستگی اجباری اقتصادی یا حتی پرورشی فرزندان به پدر و مادر، ایجاد تمامی شرایط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی لازم برای تصفیه‌ی جامع الاطراف زندگی مشترک از هر گونه مردسالاری و تبعیضات جنسی و مانند این‌ها، مطالبات مفروض تشکل ضد سرمایه داری کارگران است. با برپایی این تشکل است، که زنان جامعه دو شقه‌گی بنیادی خود با زنان طبقه‌ی سرمایه دار در کلیه قلمروهای اعتراض اجتماعی را لمس کرده و برای تحقق انتظارات شان در جبهه متحد پیکار سراسری ضد سرمایه داری متحد و متفق می‌شوند. عین همین مساله در مورد جنبش علیه کار کودکان، جنبش علیه دیکتاتوری و خفقان و نبود آزادی‌های سیاسی، آلودگی محیط زیست و همه‌ی مصائب دیگر نظام سرمایه داری مصداق عینی و بارز دارد.

تشکل ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر، ظرف گسترده‌ی مبارزه علیه همه‌ی این مصائب با رجوع به روایت شفاف کارگری و طبقاتی از محتوای مبارزه است. آزادی سیاسی کارگران، آزادی سیاسی پيله بسته در مغز سینه چاکان دموکراسی نیست. کارگر آگاه، دیکتاتوری حاکم بر جامعه را نه دیکتاتوری بخشی از بورژوازی، که دیکتاتوری کار مزدوری می‌بیند. آزادی سیاسی را نه حق

رای آزاد برای گزینش نمایندگان پارلمان سرمایه، که آزادی از هر نوع دخالت سیاسی و اجتماعی سرمایه در زندگی خویش، رهایی از وجود دولت بورژوازی و آزادی کامل تشکیل شوراهای برنامه ریزی کار و تولید توسط توده‌های خود می‌فهمد.

«تشکل ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر»، تنها روایت رادیکال طبقاتی از سازمان یابی توده‌های کارگر برای مبارزه علیه وضعیت موجود، استثمار، بی حقوقی‌ها، مشقات و جنایات سرمایه داری و در همان حال مبارزه علیه اساس کار مزدی است. استقلال از دولت برای این تشکل در عداد یقینات بی نیاز از طرح است. جنگ علیه دولت بورژوازی در این جا بخش غیر قابل تفکیکی از کل جنگ طبقاتی علیه سرمایه است. این تشکل، تبلور حضور متحد، آگاه و با افق طبقه‌ی کارگر در جامعه‌ی سرمایه داری، میدان تمرکز قوای طبقاتی او برای جنگ جاری علیه سرمایه در کلیه قلمروهای زندگی اجتماعی، و میدان مشق قدرت توده‌های کارگر برای برنامه ریزی شورایی و سوسیالیستی پروسه‌ی کار و تولید اجتماعی است. طبقه‌ی کارگر به مثابه طبقه‌ای در جامعه‌ی سرمایه داری، اما علیه سرمایه داری، با تمامی توده‌های خویش از شاغل تا بیکار، زن تا مرد، مولد و غیر مولد و مستقل از تمامی تمایزات دیگر از درون این تشکل سراسری، کل جامعه‌ی کاپیتالیستی را میدان جنگ و ستیز طبقاتی خود قرار می‌دهد. معضل برپایی این تشکل، نه اتوپیک بودن آن! نه فقدان زمینه‌های اجتماعی ایجاد! نه عدم استقبال کارگران! نه بی ارتباطی با طبیعت جنبش کارگری! حتا نه صرف دیکتاتوری و توحش سرمایه، که بیشتر از هر چیز تسلط دیرپای تاریخی گرایش‌های مخرب رفرمیستی در درون طبقه‌ی کارگر است.

مبارزه‌ی جامع الاطراف علیه رفرمیسم سندیکالیستی، علیه گروه‌سازی‌ها و حزب آفرینی‌های سکتاریستی و علیه هر چه که تبلور حضور افکار، راه‌ها و راهبردهای بورژوازی در جنبش کارگری است، بخشی از پروسه‌ی پیکار برای برپایی این تشکل است. فعالین جنبش ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر در طول دهه‌ی اخیر پیرامون این نوع سازمان یابی کارگران، در توضیح و اثبات انطباق آن با طبیعت ضد سرمایه داری جنبش کارگری، چگونگی امتزاج مبارزات جاری روز و جنگ ضد کار مزدی کارگران در درون این تشکیلات، در نقد ریشه‌های تمامی دیدگاه‌ها و گرایش‌های مخالف و متعارض با آن، و بالاخره درباره‌ی راه کارها



و عرصه های تلاش برای تحقق این سازمان یابی، به اندازه کافی گفته و نوشته‌اند. در طرف مقابل، سندیکالیست‌ها و فرقه گرایان و زعمای سابق سندیکاهای زرد، سکت نشینانی که سکت شان همه چیز و جنبش کارگری برایشان هیچ چیز است؛ آنان که روزی فتوا به بیعت با «لخ والسای» پای بوس پاپ می‌دادند و امروز خطر «بیماری پیری چپ روی» را هشدار می‌دهند؛ این‌ها نیز در جدال علیه هر گفت و گوی مربوط به تشکل ضد سرمایه داری از هیچ تهمت و از فرود آوردن هیچ ضربتی فروگذار نموده‌اند. همگی در رد اساس استقلال این تشکیلات از شرط و شروط و ملزومات بازتولید سرمایه، به مولفه‌ی مجرد استقلال از دولت متوسل شده‌اند. واقعیت این است، که صرف مستقل بودن تشکل کارگری از دولت، اگر جرعه‌ی آبی به حلق تشنه‌ی هیچ کارگری نمی‌رساند، اما برای سندیکالیست‌ها و فرقه گرایان خوان گسترده‌ی الوانی است. برای سندیکالیست‌ها، بر پا نمودن یک کومه‌ی خلافت سندیکالیستی بر ویرانه های جنبش ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر همه چیز است. اینان طول و عرض انتظارات، ظرفیت، اهداف و افق جنبش کارگری را از دست کاری ساده‌ی شرایط معیشتی کارگران فراتر نمی‌بینند. سکتاریست‌ها و اولیای احزاب و گروه‌ها نیز به جنبش کارگری تنها به عنوان تسمه نقاله‌ی برای عروج حزب شان به تخت صدارت جامعه‌ی موجود نگاه می‌کنند. هیچ کدام از این‌ها به تشکل توده‌های کارگر علیه سرمایه داری اعتقاد ندارند؛ هیچ کدام از این‌ها مبارزه برای لغو کار مزدی را در ظرفیت توده‌ی فروشنده‌ی نیروی کار نمی‌دانند و نمی‌بینند.

نوشته را با یک اشاره‌ی بسیار کوتاه و گذرا به نوع دیگری از ضابطه آفرینی‌ها یا خصلت سازی‌های رایج پیرامون چند و چون کار تشکل‌های کارگری به پایان می‌برم.

رسم این است که در کنار «مولفه‌ی مستقل از دولت»، بر اصل استقلال از احزاب نیز پافشاری می‌شود. سندیکالیست‌ها و فرقه گرایان در این جا و در کار پای بندی به این بخش از اصول، کم و بیش هم داستانند. تفاوت صوری باورهای آنان در این است، که اولی‌ها بر کلیه‌ی احزاب اعم از راست و چپ اصرار می‌ورزند؛ اما دومی‌ها، «احزاب چپ» را مستثنی اعلام می‌کنند و اقتدا به آن‌ها را برای تشکل‌های کارگری جایز می‌دانند! پایه‌ی اتحاد و شالوده‌ی واحد فرمول بندی‌ها یا نظریه بافی‌های هر دو گروه یک چیز است. سندیکالیست‌ها و از جمله سندیکالیست‌های کمونیست نما، ضمن رد

صلاحیت و ظرفیت جنبش کارگری برای مبارزه علیه اساس سرمایه داری، معتقدند که کارگران در کار احقاق مطالبات صنفی خود می‌توانند یکی از احزاب سیاسی موجود را که در خطوط عمومی برنامه، اهداف و سیاست به آن نزدیکی دارند، مورد پشتیبانی قرار دهند! بدون این که به حزب مذکور وابستگی خاصی داشته باشند! فرقه گرایان همین حرف را به شیوه‌ی دیگری طرح می‌کنند. اینان در سلب ظرفیت و توان توده‌های کارگر برای مبارزه علیه سرمایه داری با گروه اول در وحدت هستند، اما حزب خود را آلترناتیو جنبش کارگری می‌دانند و بر آنند که توده‌های کارگر باید ضمن تشکل حول مطالبات صنفی خویش! پشت سر سکت حزبی آنان بسیج شود و این حزب را بر اریکه‌ی قدرت مستقر سازد. فرقه گرایان، قدرت سیاسی حاصل از این فرآیند را قدرت سیاسی طبقه‌ی کارگر می‌نامند.

سندیکالیست‌ها و فرقه گرایان بر پایه‌ی مشترکات ماهوی خود در حالی که شرط ضد کار مزدی نبودن تشکل کارگری و ضرورت صنفی بودن آن را با هم دیگر تجدید عهد می‌کنند، حول محور چگونگی مرادوی تشکل مذکور با احزاب به جدال و مناظره می‌نشینند. یکی حکم به اصل استقلال از احزاب می‌دهد و دیگری احزاب چپ یا در واقع سکت حزبی خود را از دایره‌ی شمول حکم خارج می‌سازد.

تشکل ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر بر تمامی این احتجاجات بی معنی و بورژواخصلت، هر چه محکم‌تر مهر باطل فرو می‌کوبد. پرولتاریا نیازمند دو تشکیلات مختلف الهویه برای پیش برد مبارزات اقتصادی در یک جا و مبارزات سیاسی و سوسیالیستی در جای دیگر نیست. توده‌های کارگر، جنبش طبقه‌ی خویش را به طور قطع به هیچ حزب سیاسی بورژوازی نمی‌آورند. در همان حال، هیچ تشکل صرفاً عقیدتی و سکت گونه‌ی بیرون از جنبش روزمره‌ی خود یا بالای سر خود را هم حزب طبقه‌ی خویش نمی‌دانند. آنان علیه سرمایه داری متشکل می‌شوند، در درون یک ظرف واحد علیه کلیه‌ی بی حقوقی‌های اقتصادی و سیاسی منبعث از موجودیت سرمایه داری پیکار می‌کنند، و برای حصول تمامی مطالبات جاری خود مبارزه می‌نمایند. توده‌های کارگر در درون همین ظرف، جنبش ضد سرمایه داری خود را گام به گام متحدتر، آگاه‌تر، افق دارتر و نیرومندتر می‌سازند. قوای طبقاتی خویش را هر چه بیشتر و بیشتر متمرکز می‌نمایند و با این قوای طبقاتی متمرکزتر برای جنگ نهایی با

سرمایه داری، برای درهم شکستن ماشین دولتی سرمایه، استقرار سازمان شورایی و سوسیالیستی برنامه ریزی کار و تولید اجتماعی، پایان دادن به کار مزدی و استقرار جامعه‌ی فارغ از استثمار و طبقات و دولت آماده می‌شوند. کارگران آگاه و کمونیست‌های مارکسی، هیچ گاه خود را از این سازمان سراسری طبقه‌ی کارگر و از هیچ سطح سازمان یافتگی و تشکل جنبش ضد سرمایه داری کارگران جدا نمی‌کنند. در مقابل آن دست به گروه بازی و سکت آفرینی نمی‌زنند و حزبی جدا از آن پدید نمی‌آورند. توسل به این نوع کارها، نه رسم کارگران کمونیست، نه سیره‌ی هم رزمان مارکس، که کار فرقه‌های معلق میراث دار اردوگاه دولتی سرمایه، وارث جنبش‌های ناسیونالیستی، دموکراسی طلبی خلقی و سوسیالیسم بورژوازی است. کمونیست‌ها در درون همین تشکل سراسری ضد سرمایه داری است، که حیات سیاسی خود را ابراز می‌کنند. تحزب واقعی پرولتاریا در همین جا است، که معنی و مفهوم پیدا می‌کند. پیوند آهنین، آگاهانه، چاره پرداز، خلاق و هدایت گر فعالین راستین جنبش لغو کار مزدی در بطن همین تشکل سراسری است، که از یک سوی ضامن افق یابی هر چه مطمئن تر و گسترده تر جنبش جاری کارگران می‌شود، از سوی دیگر به موفقیت گام به گام این جنبش در مبارزه علیه بی حقوقی‌های موجود و تدارک هر چه موثرتر آن برای جنگ آخرین علیه سرمایه داری کمک می‌رساند. فعالین جنبش ضد سرمایه داری، نه فقط با معضل حل و فصل رابطه‌ی میان جنبش کارگری و احزاب سیاسی مواجه نیستند، که آن را به عنوان بازی کمیک یک تراژدی کهنه در میان سندیکالیست‌ها و فرقه گرایان به نیشخند می‌گیرند.

